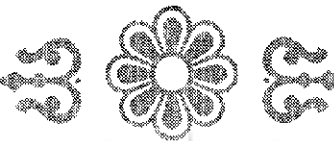


تفسیر قرآن کریم

امام خمینی (قدس سره)

قسمت هشتم

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)



﴿ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴾ (انعام/ ۱۹/۶)

اعلان برائت مرحله اول مبارزه و ادامه آن مراحل دیگر و زلفه ماست و در هر عصر و زمانی جلوه ها و شیوه ها و برنامه های متناسب خود را می طلبد و باید دید که در عصری همانند امروز که سران کفر و شرک همه موجودیت توحید را به خطر انداخته اند و تمامی مظاهر ملی و فرهنگی و دینی و سیاسی ملت ها را بازیچه هوس ها و شهوت ها نموده اند، چه باید کرد. آیا باید در خانه ها نشست و با تحلیل های غلط و اهانت به مقام و منزلت انسان ها و القاء روحیه ناتوانی و عجز در مسلمانان، عملاً شیطان و شیطان زادگان را تحمل کرد و جامعه را از وصول به خلوص که غایت کمال و نهایت آمال است، منع کرد و تصور نمود که مبارزه انبیا با بت و بت پرست ها منحصر به سنگ و چوب های بی جان بوده است و نعوذ بالله پیامبرانی همچون ابراهیم در شکستن بت ها پیشقدم و اما در مصاف با ستمگران، صحنه مبارزه را ترک کرده اند. و حال آن که تمام بت شکنی ها و مبارزات و جنگ های حضرت ابراهیم با نمرودیان و ماه و خورشید و ستاره پرستان مقدمه یک هجرت بزرگ و همه آن هجرت ها و تحمل سختی ها و سکونت در وادی غیر ذی زرع و ساختن بیت و فدیة اسماعیل مقدمه بعثت و رسالتی است که در آن، ختم پیام آوران سخن اولین و آخرین بانیان و مؤسسان کعبه را تکرار می کند و رسالت ابدی

خود را با کلام ابدی «اننی برئ مما تشرکون» ابلاغ می نماید که اگر غیر از این تحلیل و تفسیری ارائه دهیم، اصلاً در زمان معاصر، بت و بت پرستی وجود ندارد و راستی کدام انسان عاقلی است که بت پرستی جدید و مدرن را در شکل ها و افسون ها و ترفندهای ویژه خود نشناخته باشد و از سلطه ای که بتخانه هایی چون کاخ سیاه بر ممالک اسلامی و خون و ناموس مسلمین و جهان سوم پیدا کرده اند، خیر نداشته باشد.^۱

﴿ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾
(انعام/۶/۵۹)

و اگر سلسله وجود را کتاب های متعدد و تصنیف های متکثر دانستیم هر عالم، کتاب مستقلی خواهد بود که ابواب و آیات و کلماتی دارد به اعتبار مراتب و انواع و افراد و مثل این که آیه شریفه «ولارطب ولايابس الا في كتاب مبين» (هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب مبین است) به حسب این اعتبار است و اگر هر دو اعتبار را منظور داشتیم وجود مطلق، یک دوره کتاب چند جلدی خواهد بود که هر جلد آن دارای باب ها و فصل ها و آیات بینات می باشد.^۲

و آن سه جزء که آن را ظاهر کرد عبارتند از: عالم نفس و عالم خیال و عالم طبع که این سه، غبار عالم خلق اند و نیاز خلق از آن جهت که مخلوقند به آن ها است و اما عقل، پس آن از عالم خلق نیست بلکه از عالم امر الهی است چون از کدورت های عالم هیولی منزّه است و ظلمت های عالم ماده و خلق متوجه او نشده و نیازی به او ندارد، آن سان بی نیازی که ماهیت راست به جاعل و همان گونه که ممتنع به واجب نیازمند نیست. پس آن چه خلق به سوی او اضافه می شود همان عوالم ثلاثه است و چون به مقام چهارم رسد از عالم خلق نبوده و این نقطه عقلی است که جزء چهارم مخزون عندالله است، چنانچه فرماید: «وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو» (مفاتيح غيب نزد او است و جز او کسی آن را نمی داند) و از ادراکات خلق محجوب است زیرا آن جا حکومت الهی غلبه دارد و از این رو است که عقول، سراپرده های جمال و جلال اویند و به بقاء الله باقی هستند نه با ابقاء الله.^۳

﴿ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَحِبُّ الْأَفْلِقِينَ ﴾
(انعام/۶/۷۶)

از کریمه شریفه «فلما جنّ عليه الليل رءا كوكبا... الخ، مثلاً، اهل معرفت کیفیت

سلوک و سیر معنوی حضرت ابراہیم علیہ السلام را ادراک می کنند و راه سلوک الی اللہ و سیر الی جنبہ را تعلّم می نمایند و حقیقت سیر انفسی و سلوک معنوی را از منتهای ظلمت طبیعت کہ به «جنّ علیہ اللیل» در آن مسلک تعبیر شده، تا القاء مطلقِ اِنْتِیّت و اِنانِیّت و ترک خودی و خودپرستی و وصول به مقام قدس و دخول در محفل انس کہ در این مسلک اشارت به آن است «وَجْهَتْ وَجْهً لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ... الخ» (انعام/ ۶/ ۷۹)، از آن دریابند. و دیگران از آن، سیر آفاقی و کیفیت تربیت و تعلیم جناب خلیل الرحمن، اُمّت خود را، ادراک کنند. و بدین منوال، سایر قصص و حکایات، مثل قصه آدم و ابراہیم و موسی و یوسف و عیسی و ملاقات موسی و خضر کہ استفادات اهل معارف و ریاضات و مجاہدات و دیگران، ہر یک با دیگری فرق دارد.^۴

آیات بسیاری کہ از شرک در عبادت و شرک، بہ طور کلی اسم بردہ و ابطال آن کردہ این ہا را نیز شامل است و در خصوص این ہا نیز آیاتی است. نمونہ آن سورہ انعام:

﴿ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَحِبُّ الْأَفْلِينَ - فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ - فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ أِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴾

(انعام/ ۶/ ۷۶-۷۸)

ابراہیم با برہان غروب کہ از خواص ممکن است ستارہ پرستان و ماہ و خورشید پرستان را محکوم کرد و قرآن برہان ابراہیم را برای ابطال مشرکین عرب نقل نمودہ، فرمودہ: چون شب شد ابراہیم کوی را دید. گفت: آیا این خدای من است. چون غروب کرد. گفت: خدا غروب ندارد، پس این خدا نیست و ہمین طور ماہ و خورشید را از خدایی انداخت و توحید خدای عالم را بہ قوم خود تعلیم کرد.^۵

واعلم ان السالك بقدم المعرفة الى الله لا يصل الى الغاية القصوى ولا يستهلك في احدية الجمع ولا يشاهد ربه المطلق الا بعد تدرجه في السير الى منازل ومدارج ومراحل ومعارض من الخلق الى الحق المقيد، ويزيل القيد يسيراً يسيراً، وينتقل من نشأة الى نشأة ومن منزل الى منزل حتى ينتهي الى الحق المطلق، كما هو المشار اليه في الكتاب الالهي لطريقة شيخ الانبياء عليه و عليهم الصلوة والسلام بقوله تعالى: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي- الى قوله- وَجْهَتْ وَجْهً لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا

من المشركين» (انعام/۶/۷۶-۷۹). فتدرج من ظلمات عالم الطبيعة متدرجاً مرتقياً الى عالم الربوبية. فطلوع ربوبية النفس متجالية بصورة الزهرة. فارتقى عنها فرأى الافول والغروب لها، فانتقل من هذا المنزل الى منزل القلب الطالع قمر القلب من افق وجوده، فرأى ربوبيته، فتدرج عن هذا المقام الى طلوع شمس الروح. فلما اقلت بسطوع نور الحق وطلوع الشمس الحقيقي نفى الربوبية فيها وتوجه الى فاطرها وخلص عن كل اسم ورسوم وتعین ووسم، واناخ راحلته عند الرب المطلق^۶.

بدانکه اگر کسی به قدم معرفت سلوک الی الله کند به هدف نهایی خود نخواهد رسید و در احدیت جمع، مستهلک نخواهد شد و پروردگار مطلق خود را مشاهده نخواهد کرد مگر آن که در مقام سلوک منزل ها و درجه ها و مرحله ها و معراج های از خلق به سوی حق مقید را پشت سر بگذارد و کم کم قید را زایل کند و از نشئه ای به نشئه دیگر و از منزلی به منزل دیگر منتقل شود تا آن که به حق مطلق منتهی گردد چنانچه در کتاب الهی به آن اشاره شده است و نحوه سلوک شیخ الانبیاء (حضرت ابراهیم) علیه و علیهم السلام این چنین بوده است. آن جا که می فرماید: (چون تاریکی شب او را فراگرفت ستاره ای را دید گفت همین است پروردگار من۔ تا آن جا که می گوید۔ من روی خود به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را از عدم به وجود آورده است و از بتان کناره گرفتم و اسلام آوردم و من از مشرکان نیستم) و بدین ترتیب آن حضرت تدریجاً از ظلمات عالم طبیعت به عالم ربوبیت بالا رفت. در آغاز که ربوبیت نفس طلوع کرد به صورت ستاره زهره تجلی کرد، پس آن حضرت از این مرحله گذشت و افول و غروب آن را مشاهده کرد، پس از این منزل به منزل قلب منتقل شد که ماه قلب از افق وجودش طلوع کرده بود و در آن منزل، ربوبیت قلب را مشاهده نمود و از این مقام نیز گذشت و ماه افول کرد به مقام بالاتر که مقام طلوع آفتاب روح بود رسید و چون نور حق درخشیدن گرفت و آفتاب حقیقی طلوع کرد ربوبیت روح را نیز نفی کرد و به فاطر روح و خالق آن توجه نمود و از هر اسم و رسم و تعین و نشانی رهایی یافت و در درگاه رب مطلق بار انداخت^۷.

﴿ اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَی لِلذِّی فِطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ حَنِیْفًا وَّمَا اَنَا مِنَ

(انعام/۶/۷۹)

المشركین ﴿

اگر انصافاً جای خجلت و سرافکنگی و اعتراف به تقصیر است، بعد از هر عبادتی که کردی از روی جدّ و واقع از آن عبادت و از آن دروغ ها که در محضر حق تعالی گفتی،

از آن نسبت‌ها که بی‌جهت به خود دادی، استغفار و توبه کن. آیا توبه ندارد که در مقابل حق می‌گویی قبل از ورود در نماز: «وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»، «اِنْ صَلَاتِي وَنَسْكِ وَمِحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام/ ۶/ ۱۶۲) آیا وجهه قلب شما به فاطر سماوات و ارض است؟ آیا شما مسلمید و از شرک خالصید؟ آیا نماز و عبادت و محیا و ممات شما برای خدا است؟^۸

هر کسی به حسب حال و مقام خود تشخیص کمال را در چیزی دهد و قلب او متوجه آن گردد. اهل آخرت تشخیص کمال را در مقامات و درجات آخرت داده قلوبشان متوجه آنهاست. و اهل الله در جمال حق کمال و در کمال او جمال را یافته، وجهت وجهی للذی فطر السموات والأرض گویند.^۹

پس، نماز اولیا چنان است که در هر تکبیری حجابی خرق کنند و عوالم این حجاب را رفض کنند و قاطنین این سُرّادق را ترک گویند. پس از آن، کشف حجاب دیگری بر آن‌ها شود و تجلی تقییدی دیگری بر قلوب آن‌ها گردد؛ باز آن خار طریق آن‌ها نگردد و مایه سرگرمی و توجه قلبی آن‌ها نشود و آن‌را به تکبیر دیگر خرق کنند. گویی باطن قلب آن‌ها می‌سراید: الله أكبر من أن يتجلى تجلياً تقییدياً؛ چنانچه شیخ الاولیاء والمخلصین، جناب خلیل الرحمن، در آن سفر عرفانی شهودی و تجلیات تقییدی فرمود. پس، سالک الی الله و مسافر کوی عشق و مجذوب طریق وصول یک یک حجب را خرق کند تا به تکبیر آخر رسد و بدان حجاب سابع را خرق کند و رفض غیر و غیریت کند و گوید: «وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» تا آخر آیه، چنانچه حضرت ابراهیم خلیل گفت.^{۱۰}

و پس از آن که انسان سالک قدم بر فرق انیت و انانیت خود گذاشت و از این بیت خارج شد و در طلب مقصد اصلی و خداجویی منازل و مراحل تعینات را سیر کرد و قدم بر فرق هریک گذاشت و حجب ظلمانیه و نورانیه را خرق نمود و دل از همه موجودات و کائنات برکند و بتها را از کعبه دل به ید ولایت مآبی فروریخت و کواکب و اقمار و شمس از افق قلبش افول کردند و وجهه دلش یکارو و یک‌جهت بی‌کدورت تعلق به غیر، الهی شد و حال قلبش «وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» شد و فانی در اسماء و ذات و افعال گردید، پس در این حال از خود بی‌خود شود و محو کلی برایش حاصل شود و صَعَق مطلق رخ دهد؛ پس حق در وجود او کارگر شود و به سمع حق بشنود و به بصر حق ببیند و به ید قدرت حق بَطْش کند و به لسان حق نطق کند و به حق ببیند و جز

حق نبیند و به حق نطق کند و جز حق نطق نکند؛ از غیر حق کور و کرو لال شود و چشمش و گوشش جز به حق باز نشود.^{۱۱}

پس از رفع حجاب، تجلی دیگری به قلب آن‌ها شود که از تجلی اول ارفع و اعلا است؛ پس تکبیر گویند و رفع آن حجاب نمایند. و همین‌طور حجب سبعة را رفع کنند تا وصول به منتهای کرامت حاصل شود. پس، چون تجلی ذاتی بر قلوب آن‌ها بی‌تقیید و حجاب شد، «وَجْهَت وَجْهِي لِلذِّی فِطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» گویند و وارد نماز شوند و خود را به تکبیر احرام از هر خاطری غیر حق محروم کنند و هرچه جز دوست را بر خود حرام شمردند و توجه به غیر را پشت بر قبله حقیقی دانند و مبطل صلوة شمارند و رجوع به انیت و انانیت خود را از احداث قاطعه نماز محسوب دارند.^{۱۲}

برای سالک الی‌الله که از ظاهر به باطن سیر می‌کند و از علن به سرّ ترقی می‌نماید، باید این توجه صوری را به مرکز برکات ارضیه و ترک جهات متشتته متفرقه را وسیله حالات قلبیه قرار دهد و به صورت بی‌معنی قناعت نکند؛ و دل را که مرکز توجه حضرت حق است، از جهات متشتته متفرقه که بت‌های حقیقی است، منصرف کرده متوجه قبله حقیقت که اصل اصول برکات سموات و ارض است نماید؛ و راه و رسم غیر و غیریت را از بین بردارد تا به سرّ «وَجْهَت وَجْهِي لِلذِّی فِطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» تا اندازه‌ای برسد؛ و از تجلیات و بوارق عالم غیب اسمایی در قلبش نمونه‌ای حاصل آید و جهات متشتته و کثرات متفرقه با بارقه الهیه سوخته شود و حق تعالی از او دستگیری فرماید؛ و از باطن قلب بتهای اصغر و اعظم به دست ولایت مآبی ریخته شود. و این داستان پایان ندارد، بگذارم و بگذرم.^{۱۳}

چون به قلب خود فهماندی بطلان همه دار تحقّق و کمال ذات مقدس را، در توجه قلب به قبله حقیقی و عشق به جمال جمیل علی‌الاطلاق و تنفّر از جمیع دار تحقّق، جز جلوه ذات مقدّس محتاج به اعمال رویه، نیست بلکه خود فطره‌الله انسان را دعوت جبلی فطری به آن می‌نماید و «وَجْهَت وَجْهِي لِلذِّی فِطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» لسان ذات و قلب و حال انسان شود؛ و اِنِّی «لَا احِبُّ الْاَفْلَیْنِ» (انعام/ ۶/ ۷۶) لسان فطری انسان گردد.^{۱۴}

بدان که آنچه مطلوب بالذات است برای انسان مستعید، از سنخ کمال و سعادت و خیر است. و آن به حسب مراتب و مقامات سالکان بسیار متفاوت است. چنانچه سالک تا در بیت نفس و حجاب طبیعت است، غایت سیرش حصول کمالات نفسانیّه و سعادات

طبیعیّه خسیسه است؛ و این در مبادی سلوک است. و چون از بیت نفس خارج شد و از مقامات روحانیّه و کمالات تجریدیّه ذوقی نمود، مقصدش عالی تر و مقصودش کامل تر می شود و به مقامات نفسانیّه پشت پا زند و قبله مقصودش حصول کمالات قلبیه و سعادات باطنیه شود. و چون از این مقام نیز عنان سیر را برتافت و به سرمنزل سرّ روحی رسید، مبادی تجلیات الهیه در باطن او بروز کند؛ و لسان باطنش در اول امر «وَجْهَت وجهی لوجه الله»، و پس از آن «وَجْهَت وجهی لاسماء الله او الله»، و پس از آن «وَجْهَت وجهی له» شود. و شاید «وَجْهَت وجهی للذی فطر السموات والارض» راجع به مقام اول باشد، به مناسبت فاطریت^{۱۵}.

به ابراهیم خلیل الله خطاب می شود که مردم را به حج بخوان تا برای شهود منافع خود از همه اقطار بیایند. این منافع جامعه است منافع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی. بیایند و ببینند تو که بر آنان پیغمبری، عزیزترین ثمره حیات خود را در راه خدا تقدیم کردی و همه ذریه آدم باید به تو تاسی کنند، ببینند که بت ها را شکستی و آنچه جز خداوند بود به دور افکندی، شمس باشد یا قمر، هیاکل، حیوانات یا انسان ها و گفتی و از روی حقیقت گفتی «وَجْهَت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا [مسلماً] وما انا من المشرکین» و همه باید به پدر توحید و پدر پیامبران عظیم الشأن تاسی کنند^{۱۶}.

ابراهیم علیه السلام بعد از این که مراحل را طی فرمود، آخرش فرمود، عرض کرد: «وَجْهَت وجهی للذی فطر السموات والارض»، او «وَجْهَت وجهی» را می گوید و برای رسول اکرم «ثم دنی فتدلی- فکان قاب قوسین او ادنی» (نجم/ ۵۳- ۸- ۹) است و بین این دو تا فرق است با این که هر دو در غایت کمال است^{۱۷}.

﴿ قُلْ لَا اسئَلُکُمْ عَلَیْهِ اجْرًا اِنْ هُوَ اِلَّا ذَکْرٌ لِّلْعَالَمِیْنَ ﴾ (انعام/ ۶/ ۹۰)

در قرآن کریم گواه هایی است بر این که قرآن و احکام اسلام برای همیشه و همه توده بشر است که ما بعضی از آن ها را در این جا می آوریم:

۱. سوره فصلت، آیه ۴۲: «وَاِنَّهُ لَکِتَابٌ عَزِیْزٌ- لَا یَاْتِیْهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیْلٌ مِنْ حَکِیْمٍ حَمِیْدٍ» یعنی همانا این قرآن کتابی است گرامی که نه در زمان خود و نه پس از خود خط باطل بر آن کشیده نمی شود و قانونی آن را باطل نمی کند چطور چنین نباشد در حالی که این قانون را خدای حکیم فرو فرستاده اکنون شما می گوئید با قانون های اروپایی و قانونهای مجلس که قانون گذاران را همه می شناسیم ما خط باطل

بر قانون خدایی که خدا می گوید هیچ چیز، آن را باطل نمی کند بکشیم و به گفته خدا ارجی نگذاریم. آیا این خدانشناسی نیست؟

۲. آیات ۴۸، ۴۹ و ۵۰ از سوره مائده که در پرسش پنجم آوردیم در آن آیات قانون کلی ذکر کرده که هیچ کس حق ندارد حکمی بکند به غیر آن احکامی که خدا نازل کرده است. حالا قانون هایی که مردم می گذرانند اگر همان قانونهای خدایی باشد، حرفی نیست وگرنه به موجب این آیات، حکم کننده آن کافر و فاسق و ظالم است.

۳. آیه ۸۵ از سوره آل عمران «ومن یتتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین» اگر دین دیگری غیر از اسلام می آمد، این آیه درست نمی شد.

۴. آیه ۴۲ از سوره فاطر «ولن تجد لسنن الله تحویلا» یعنی هرگز نمی یابی از برای دستور خدا تبدیل و تغییری و این دلیل همیشگی سنت و دستور خدایی است.

۵. آیه ۱ از سوره فرقان «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیرا».

۶. آیه ۹۰ از سوره انعام «قل لاسئلكم علیه اجرا ان هو الا ذکرى للعالمین»^{۱۸}.

﴿وما قدروا الله حق قدره...﴾ (انعام/۶/۹۱)

بالسند المتصل الى الشيخ الجليل، أفضل المحدثين، محمد بن يعقوب الكليني، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه عن حماد، عن ربيعي، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام، قال سمعته يقول: إن الله عز وجل لا يوصف. وكيف يوصف، وقال في كتابه: «وما قدروا الله حق قدره» فلا يوصف بقدر، إلا كان أعظم من ذلك. وإن النبي صلى الله عليه وآله لا يوصف. وكيف يوصف، عبد احتجب الله عز وجل بسبع وجعل طاعته في الأرض كطاعته في السماء فقال: «وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا.» (حشر/۷/۵۹) ومن أطاع هذا فقد أطاعني؛ ومن عصاه فقد عصاني. وفوض إليه. وإنا لانوصف. وكيف يوصف، قوم رفع الله عنهم الرجس، وهو الشك. والمؤمن لا يوصف. وإن المؤمن ليلقى أخاه فيصافحه، فلا يزال الله ينظر إليهما والذنوب تتحات عن وجوههما كما يتحات الورق عن الشجر^{۱۹}.

ترجمه «جناب زرارہ گوید شنیدم حضرت باقر العلوم علیه السلام می فرمود: همانا خداوند عزوجل وصف کرده نشود. و چگونه به وصف آید و حال آن که در کتاب خود فرموده که «تعظیم و تقدیر ننمودند خداوند را حق تعظیم.» پس توصیف نشود خدای تعالی به عظمت و وصفی مگر آن که حق تعالی بزرگتر از آن است. و همانا پیغمبر صلى الله عليه وآله به وصف نیاید. و چگونه توصیف شود بنده ای که محبوب نموده است او را خدای تعالی به هفت

حجاب و قرار داده است اطاعت او را در زمین مثل اطاعت خودش در آسمان، پس فرمود: «آن چه آورد برای شما پیغمبر ﷺ، (یعنی امر کرد به آن) بگیریید او را؛ و آن چه نهدی فرمود شما را از آن، خودداری کنید از آن» و کسی که اطاعت او کند اطاعت مرا کرده و کسی که معصیت او را کند معصیت مرا نموده. و واگذار فرمود خداوند به سوی او امر را. و ما وصف نشویم. و چگونه وصف شوند قومی که خدای برداشته است از آن‌ها رجس را که آن شک است. و مؤمن وصف نشود. و همانا مؤمن ملاقات کند برادر خود را پس مصافحه کند با او؛ پس پیوسته خدای تعالی نظر می فرماید [به] آن‌ها؛ و گناهان می ریزد از رویهای آن‌ها، چنان که برگ از درخت می ریزد.»

شرح قوله: وما قدروا الله، جوهری گوید: «قدر» به معنای اندازه است. و «قدر» به فتح دال و سکون آن به یک معناست. و آن در اصل مصدر است. و خدای تعالی فرماید: «ما قدروا الله حق قدره أی، ما عظموا الله حق تعظیمة.» - انتهی. نویسنده گوید ظاهر آن است که «قدر» همان اندازه است. و آن را کنایه آورده اند از عدم توصیف و تعظیم آن چنانچه سزاوار است. و توصیف خود اندازه گیری موصوف است در لباس وصف؛ و این برای غیر حق تعالی نسبت به آن ذات مقدس میسور و جایز نیست؛ چنان چه اشاره به آن خواهیم نمود ان شاء الله....

بیان مراد از عدم توصیف حق

بدان که آن چه در این حدیث شریف است که خداوند تعالی توصیف نشود اشاره به توصیفات است که بعضی از اهل جهل و جدل از متکلمین و غیر آن‌ها حق را به آن توصیف می کردند، که توصیفات آن‌ها مستلزم تحدید و تشبیه بلکه تعطیل بوده؛ چنان چه در خود این حدیث اشاره به آن فرموده بقوله: «وما قدروا الله حق قدره»^۲.

﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ يُوحَىٰ بَعْضُهُمْ

(انعام/۶/۱۱۲)

إِلَىٰ بَعْضٍ... ﴾

و چون به سیر و سلوک الی الله متلبس گردید و سفر روحانی را شروع نمود، تا در سیر و سلوک است آن چه مانع از این سفر و خار طریق است شیطان او است، چه از قوای روحانیة شیطانیه و یا از جنّ و انس باشد؛ زیرا که جنّ و انس نیز اگر خار طریق و مانع سلوک الی الله باشند به دستگیری شیطان و تصرف آن باشد؛ چنان چه خدای تعالی

اشاره به آن فرموده در سوره مبارکه «ناس» آنجا که فرماید: «من شر الوسواس الخناس الذى يوسوس فى صدور الناس من الجنة والناس». و شیطان اگر جن باشد، از آیه شریفه استفاده شود که وسواس خناس که شیطان است جن است و انس (یکى بالاصاله و دیگر بالتبعیه) و اگر شیطان حقیقت دیگری باشد شبیه به جن، از آیه شریفه معلوم شود که این دو نوع، یعنی جن و انس، نیز تمکلات شیطانیّه و مظاهر آنند. و در آیه دیگر اشاره فرماید به این معنی، آن جا که فرماید: شیاطین الانس والجن. و در این سوره مبارکه اشاره به ارکان استعاذه چنان چه مذکور شد، فرموده؛ چنانچه ظاهر است^{۲۱}.

۱. صحیفه نور، ۲۰/۱۱۲.
۲. شرح دعای سحر، ص ۱۰۰، چاپ نهضت زنان مسلمان.
۳. شرح دعای سحر، ص ۱۵۲.
۴. آداب الصلوة، ص ۱۸۸، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۵. کشف الاسرار، امام خمینی(ره)، ص ۱۹.
۶. شرح دعای سحر، ص ۲۲، ۲۳.
۷. همان، ص ۳۱، ۳۲.
۸. شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث، ص ۷۴، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۹. همان، ص ۱۲۷.
۱۰. همان، ص ۵۰۶.
۱۱. همان، ص ۵۹۰، ۵۹۱.
۱۲. سرالصلوة، ص ۷۹.
۱۳. آداب الصلوة، ص ۱۱۶.
۱۴. همان، ص ۱۱۸.
۱۵. همان، ص ۲۳۳.
۱۶. صحیفه نور، ۱۸/۹۰.
۱۷. همان، ص ۱۰۴.
۱۸. کشف الاسرار، ص ۲۰۶، ۳۰۷.
۱۹. اصول کافی، ۲/۱۸۲، حدیث ۱۶.
۲۰. شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث، ص ۵۳۹ - ۵۴۱.
۲۱. آداب الصلوة، ص ۲۲۹.